

رهایی از «ترس و اندوه»!

تحقیقی قرآنی، تقدیم به «محمد نوری زاد» و دیگر طلسم‌شکنان ترس و تشویش

از اولین کتاب‌های روانشناسی که در ایران ترجمه و منتشر شد، «چگونه تشویش و نگرانی را از خود دور کنیم» اثر «دیل کارنگی» بود؛ برای رفع همین تشویش و نگرانی‌ها و «دفع ضرر» و «جلب منفعت»‌ها بوده است که در طول تاریخ انسان‌هایی در چنگ‌زدن به نیرویی مافوق، برای حفظ «جان» و «مال»، که اساس تعلقات بشر به‌شمار می‌رود، متوجه خدا، معبودان موهوم و اربابان قدرت و ثروت شده‌اند. به خطر افتادن «جان»، ما را دچار «ترس» می‌کند و به خطر افتادن مال، به «اندوه» دچارمان می‌سازد که تشویش و نگرانی هم از همان ناشی می‌شود. این دو عامل البته عناوینی کلی هستند که هر کدام زیر مجموعه‌هایی دارند.

ترس از «مرگ» مهم‌ترین ترس است، و نیز آنچه ما را به خطر می‌اندازد و به مرگ نزدیک می‌کند، مثل: تصادف، جراحت، بیماری، گرسنگی، و خلاصه تمام عواملی که سلامتی و جان ما را تهدید می‌کند، شاخ و برگ شجره ترس محسوب می‌شوند. «مال» نیز به خانه و آنچه خریده‌ایم خلاصه نمی‌شود، ثروت داشتن، مالکیت، حاکمیت و قدرت را به‌همراه می‌آورد و از دست دادن مال (ثروت و قدرت)، موجب اندوه می‌گردد. پس ریشه همه نگرانی‌ها و ناخشنودی‌های آدمی را می‌توان در دو عامل یافت:

۱- ترس، ۲- اندوه. و به کلام قرآنی؛ «خوف و حزن».

اتفاقاً ابلیس نیز با تکیه بر همین نقطه ضعف، یا «پاشنه آشیل» انسان، آدم و همسرش را فریفت و گفت: «پروردگارتان تنها به این دو دلیل شما را از این شجره نهی کرده که ملک نشوید و از جاودانان نگردید»

...وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكََيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (اعراف ۲۰)

ملک، همان فرشته است که قدرت و امکاناتی که خدا برای او قرار داده، بر خلاف امکانات انسان، هرگز زوال نمی‌پذیرد و مورد خطر هم قرار نمی‌گیرد. همچنان‌که پادشاه را «ملک»، حکومت و اداره امور را «ملک» و مالک و صاحب شدن را «ملک» می‌گویند. اما «خالد» شدن، همان جاودانگی است که دیگر هیچ خطری «جان» را تهدید نمی‌کند.

و چنین شد که آدم و همسرش به هوس «مالکیت» زوال‌ناپذیر و «عمر» ابدی، از شرایط بهشتی هبوط کردند. خداوند با اسکان آدم و همسرش در بهشت، بهترین شرایط را برای آنها فراهم ساخته بود، پس در آن شرایط خوف و حزنی نداشتند که بهانه‌ای برای پذیرش فریب ابلیس باشد، ولی میل به مالکیت مطلق و جاودانگی که در نهاد آدمی است، به سقوطشان کشاند.

با این همه، پس از هبوط از شرایط بهشتی، برای آن که بنی‌آدم به آرزوی ترک «ترس و اندوه» برسند، خداوند مهربان راهی پیش پای آنان گذاشت و گفت: «هرگاه از طرف من هدایتی برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، هیچ ترسی بر آنها نیست و اندوهی نیز نخواهند داشت»

فَلَمَّا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره ۳۸)

البته در عمر دنیایی، نه مالکیت بی‌زوال امکان‌پذیر است و نه عمر جاودانه؛ این دو به آخرت تعلق دارند که اگر انسان تدارک آن را دیده باشد، به آن نائل می‌شود، در دنیا نیز، اگر به مسافر بودن خود و موقت دیدن منزلگاهش، و مقرر دایمی دانستن خانه آخرت باور داشته و با ایمان و عمل صالح زندگی کند، مسلماً هیچ ترس و اندوهی برای او نخواهد بود؛ چرا که چنین انتظاری از دنیا نداشته و می‌داند این آرزو را باید با ایمان و عمل صالح خود در آخرت تحقق بخشد. حال اگر اکثریت مردم،

حتی دینداران موروئی، ترس و اندوه فراوانی دارند، ناشی از نادیده گرفتن آخرت و ایمان و عمل صالح، برای رسیدن به آسیب ناپذیر شدن در برابر «خوف و حزن» است.

خلاصی از «خوف و حزن» (ترس و اندوه) را قرآن در ۱۴ آیه به وضوح و عده داده است که در ۸ مورد آن، از برچیده شدن بساط ترس و اندوه در بهشت بشارت داده است، البته «بشرطها و شروطها»! که با عناوین مختلف، آن شرطها را برحسب مورد و موضوع، معین کرده است. همه این شرایط به یک هدف منتهی می‌شوند، البته انتخاب با شماست؛ تا در چه موقعیتی باشید:

ایمان و عمل صالح (اعراف ۴۹)، به اضافه صلات و زکات (بقره ۲۷۷)، هدف خالص خدایی گزیدن و احسان به دیگران (بقره ۱۱۲)، انفاق بی منت (بقره ۲۶۲)، انفاق همیشگی (بقره ۲۷۴)، عبد خالص خدا شدن (زخرف ۶۸)، از مال و جان در راه خدا گذشتن (آل عمران ۱۷۰).

علاوه بر بشارت به فقدان ترس و اندوه در آخرت، در ۶ آیه نیز در همین دنیا، به زوال آن در دل مؤمنین، و عده صریح داده است تا اگر کسانی بهشت را و عده سرخرمن و معامله «نسیه» می‌شمارند، ریخته شدن دنیایی ترس و اندوه از دل را، که «نقد» است و نمونه‌هایی از آنرا در زندگی مردان خدا دیده‌اند، بیازمایند.

اوصاف کسانی را که هیچ ترس و اندوهی در دنیا ندارند قرآن به شرح زیر ذکر کرده است، همه آنها به ایمان و عمل صالح ختم می‌شوند، اما به تعبیر مختلف گفته شده است:

۱- آنهایی که در دنیا، (فقط) از هدایت الهی پیروی می‌کنند (نه هوای نفس و اربابان دنیایی):

بقره ۳۸- قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

۲- مؤمنین به اسلام، یهودیان، مسیحیان و صائبان، اگر (به راستی) به خدا و آخرت ایمان داشته و کار نیکو انجام داده باشند:

مائده ۶۹- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِّونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

۳- کسانی که به رسولان خدا ایمان بیاورند و کاری اصلاحی کنند:

انعام ۴۸- وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

۴- کسانی که پروا پیشه کنند و فساد را اصلاح نمایند:

اعراف ۳۵- يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي، فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

۵- اولیاء خدا که اهل ایمان و تقوا هستند:

یونس ۶۲- أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

۶- آنهایی که اعلام کنند ربّ (صاحب اختیار) ما فقط خداست (نه اربابان زر و زور و تزویر)، سپس بر سر حرفشان استوار بایستند:

احقاف ۱۳- إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خوف و حزن (ترس و اندوه)، آزمون انسان در زندگی:

آفریدگار هشدارمان داده است که حتماً ما را با خوف (خطر جانی، جنگ، گرسنگی)، و حُزن (از دست دادن اموال و اولاد و محصولات) در زندگی می‌آزماید و به صابرای بشارت داده و صلوات و رحمت بر آنها فرستاده که در برابر این مصیبت‌ها گویند: ما از آن او هستیم و به سوی همو بر می‌گردیم:

بقره ۱۵۵ - وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ. أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.

عارفان ما جهان را به قفسی تشبیه کرده اند که مرگ را خلاص مرغ جان و وصال به جان جانان می‌دانند، اما دنیاپرستان با وجود حزن و اندوه از انواع گرفتاری‌ها، ترجیح می‌دهند برای ابد در همین قفس، که مرگ را گربه‌هایی گرد آن در کمین می‌پندارند، باقی بمانند:

مرگ شیرین است و نقلم زین سرا	چون قفس هشتن پریدن مرغ را
چون دل و جانم چنین بیرون بود	آن قفس را درگشایی چون بود
نه چنان مرغ قفس در «اندوه‌ان»	گرد برگردش به حلقه گریبان
کی بود او را در این «خوف و حزن»	آرزوی از قفس بیرون شدن
او همی‌خواهد کزین ناخوش حصص	صد قفس باشد به گیرد این قفس

مثنوی مولوی، دفتر سوم، بخش ۱۹۲

جامعه شناسی خوف و حُزن

قرآن وقتی می‌خواهد مردمان نابسامان و پراکنده «قریش» در کوچ زمستانی و تابستانی (برای تجارت) را به رمز همبستگی و «آلفت» آشنا کند، به «رب» همان خانه‌ای یادآورشان می‌سازد که از «جوع» (نگرانی و اندوه گرسنگی) و «خوف» (امنیت از قتل و غارت قبایل دیگر، به حرمت پاسداری از کعبه) پناهشان داده است:

لِإِلَافٍ قُرَيْشٍ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنَ خَوْفٍ

خداوند برای عبرت امت‌ها و شناخت تبدیل‌کنندگان بهشت دنیایی به جهنم جوع و خوف (گرسنگی و ناامنی)، از شهر و تمدنی مثال زده که در «شرایط بهشتی» یعنی در «امنیت و آرامش» کامل (بی هیچ خوف و حزنی) به سر می‌بردند و روزی آنها به فراوانی از همه سو می‌رسید (فراوانی و رفاه کامل و اقتصاد شکوفان داشتند)، اما ناشکری (سوء استفاده از نعمت) کردند و در نتیجه به «جوع و خوف» (کمبود ارزاق و ناامنی) رسیدند. ملاحظه می‌کنید در اینجا نیز همان دو عامل مطرح است:

نحل ۱۱۲ - وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.

به نظر می‌رسد منظور همان قوم سبا باشد که ماجرای این ناشکری و «تبدیل بهشت به دوزخ» (هبوط) آنها را در آیات ۱۵ تا ۲۰ سوره سبا به تفصیل بیان کرده است؛ سبز و خرمی فراگیر، رزق فراوان، شهر پاکیزه و رب آمرزنده، که با سیلی از ناشکری تبدیل به ویرانه خشکی از خار و خاشاک و پراکندگی و آوارگی ملت شد. تقصیر دوزخی کردن شرایط بهشتی دنیایی را خداوند عمدتاً به عهده رهبرانی گذاشته که ملتشان را با شرک (یا شخصیت پرستی) به ورطه نابوی کشاندند:

ابراهیم ۲۸ - أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ... وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ....

نمونه‌هایی از کسانی که ترسیدند!

باور کردنی نیست، اما حقیقت دارد! آنها به راستی نمی‌ترسیدند، چگونه ترس از دلشان ریخته بود؟ به قول اقبال لاهوری:

بیم، جاسوسی است از اقلیم مرگ اندرونش تیــــره مثل میم مرگ
بیم چون بند است اندر پای ما ورنه صد سیل است در دریای ما

اما چه کسانی آن بند را از پای خود گشودند:

الف) پیامبران- کسانی که رسالت‌های خدا را به مردم می‌رساندند و تنها از او خشیت داشتند و از احدی جز خدا نمی‌ترسیدند.

احزاب ۳۹- الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا.

پیامبر اسلام را از انبوه دشمنان آشکار و پنهان او می‌ترساندند، در قرآن آمده است که: «آیا خدا (برای حمایت) بنده‌اش کافی نیست که تو را از غیر او می‌ترسانند؟»

زمر ۳۶- أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ...

ب) قرآن از قهرمانانی در غزوه «أُحُد» نیز یاد کرده است که به رغم شکست سپاهشان و جراحاتی که برداشته بودند، در پاسخ کسانی که آنها را از تجمع و تجهیزات دشمن و قصد حمله مجدد آنها بیم می‌دادند، گفتند: «خدا برای ما کافی است که بهترین تکیه کنندگان است». با همین روحیه ناشی از انقلاب درونی بود که به نعمت و فضل خدا هیچ گزندی به آنان نرسید و این پیام ایمانی را دریافتند که: «این شیطان تنها دوستداران خود را می‌تواند بفریبد، از آنها نترسید، اگر مؤمن هستید فقط از من بترسید».

آل عمران ۱۷۳ تا ۱۷۵- الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ آل...
إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

حقیقت آن جهان دیدار یار است که اینجا غصه های بی شمار است

حقیقت آن جهان نور و صفایی است که اینجا "خوف و حزن" است و بلایی است

حقیقت آن جهان نور دید بهشت است که اینجا مسکن ابلیس زشت است

عطار، دفتر اول «جوهر الذات»

نسب معکوس ترس از خدا و ترس از قدرتمندان

قرآن از ترس و جُبْن بنی اسرائیل نقل می‌کند که وقتی موسی به آنان گفت در سرزمین مقدسی که خدا بر شما مقرر کرده وارد شوید و فرار نکنید، گفتند در آنجا قوم جباری هستند که تا در آنجا نرسیم، مگر آنکه خودشان خارج شوند! در برابر این اکثریت زبون و وحشت‌زده، دو نفر که فقط از خدا می‌ترسیدند، شجاعانه گفتند: از دروازه (شهر) برآنان وارد شویم، پس همین که برآنان داخل شدید، پیروز هستید! و اگر مؤمن هستید فقط به خدا باید توکل کنید.

مانده ۲۳- قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

تو تا به خود نگری مرگ با تو دارد کار ز خود برآی که تا باشی از فنا محفوظ

تو چند باشی حافظ رسوم مردم را
به سوی مامن عشق خدا گریز ای فیض

بیا به درگه ما تا شوی به ما محفوظ
که تا ز خویش رهی گردی از فنا محفوظ

فیض کاشانی، غزل ۵۰۸

خوف و خشیت از خدا، با ترس از قدرتمندان زمانه نسبت معکوس دارد؛ به میزانی که ترس از مقام پروردگار در دل بنده‌ای بیشتر باشد، ترس از جباران مسلط بر مردم و مأموران اطلاعاتی و امنیتی آنان کمتر می‌شود، این ارتباط معکوس را قرآن بارها مورد تأکید قرار داده است (از جمله: بقره ۱۵۰، آل عمران ۴۵ و ۴۶ و ۱۷۳ و ۱۷۵، مائده ۲۳، انعام ۸۰ و ۸۱، احزاب ۳۹، زمر ۳۶).

نسبت معکوس «ترس و اندوه» برای «خود»، و برای «مردم»!

این هم پارادوکس عجیبی است؛ به نسبتی که شخص از اسارت ترس و اندوه (خوف و حزن) آزاد شده باشد، به همان نسبت به ترس و اندوه برای زندگی و سرنوشت دیگران دچار می‌شود و به اصطلاح، درد مردمی پیدا می‌کند و غم و غصه دیگران را می‌خورد! نمونه‌هایش را، گرچه کمیاب، ولی در زندگی خود بعضاً دیده، یا حداقل شنیده و خوانده‌اید. این نمونه‌ها البته نسبی و در مقایسه با بقیه مردم عادی هستند، نمونه‌های عالی آنرا در شخصیت رسولان الهی می‌بینید که با تمام وجود خیر و مصلحت مردم و هدایت و سعادت آنها را می‌طلبیدند و نمونه کامل و بی‌نظیر آن را در وجود پیامبر رحمت (ص) که دلسوزی و حزن شدیدش برای مردم به تعبیر مختلف در قرآن آمده است، از جمله:

حُزن (اندوه) - قرآن ۹ بار از دلداری خداوند به آن رسول درباره دلسوزی و حزنی که از سرنوشت منکران داشته حکایت کرده است (آل عمران ۱۷۶، مائده ۴۱، انعام ۳۳، یونس ۶۵، حجر ۸۸، نحل ۱۲۷، نمل ۷۰، لقمان ۲۳، یاسین ۷۶).

ای که در زندان غم باشی اسیر	از نبی تعلیم «لاتحزن» بگیر
گر خدا داری ز غم آزاد شو	از خیال بیش و کم آزاد شو
قوت ایمان حیات افزایش دهد	ورد «لاخوف علیهم» بآید
چون کلیمی سوی فرعون رود	قلب از «لاتخف» محکم شود
بیم غیرالله، عمل را دشمن است	کاروان زندگی را رهن است

اقبال لاهوری، رمز بی‌خودی

حرص - اکثر مردم حریص دنیا و منافع شخصی هستند، اما «حرص» آن رسول نسبت به سعادت مردم بود و خداوند در وصفش به مردم یادآور شده: «رسولی از میان خودتان برای شما آمده که آنچه شما را به رنج می‌آورد برای او گران می‌آید، حریص بر (هدایت) شماست و نسبت به مؤمنین رئوف و رحیم است»: توبه ۱۲۸ - لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ.

و دوبار دیگر نیز بر این حرص اشاره کرده است: یوسف ۱۰۳ - وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ. نحل ۳۷ - إِنْ تَحَرَّصْ عَلَىٰ هَٰذَا هُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ...

فداکردن کردن «جان» خود، برای «ایمان» ناآگاهان.

جز مادر چه کسی حاضر است جان خود را برای فرزندش قربانی کند، آن هم نه برای فرزند فرمانبردار و مهربان، بلکه برای فرزندی فراری و نافرمان؟! پیامبر مردم را عیال خدا (خانواده او) می‌دانست و برای ناباوران کافرپیشه آن خانواده،

تا سرحدّ جان تأسف می‌خورد! آیا نسبتی میان آن پیامبر با مسلمان نمایان به خشونت خوگرفته «داعش» منش، که دنیا را با نفرت از عملکردشان به اسلام بدبین ساخته‌اند وجود دارد؟

سه بار خداوند پیامبر را نسبت به جاننش، از این که خود را به خاطر نجات منکران در معرض هلاکت قرار می‌داد، هشدار داده است:

کهف ۶- فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا نزدیک است تو از تأسف بر آثار (اعمال) آنهایی که به این پیام نوین ایمان نمی‌آورند، خود را به هلاکت اندازی- دق کنی)

شعراء ۳- لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (نزدیک است که جانت را از این که ایمان نمی‌آورند به هلاکت اندازی).

فاطر ۸- فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ... (مبادا جانت را از حسرت بر آنها از دست بدهی...!)

ملایمت با مخالفین- پیامبر با متخلفان نبرد اُخذ که با ترک آن گردنه سوق الجیشی موجب شکست سپاه و شهادت نزدیک به یک چهارم مجاهدین شدند نیز، چون قصد و نیت سوء نداشتند، مدارا کرد و خداوند در شأن آن معدن مهربانی فرمود:

«به خاطر رحمت و بزره‌ خدایی بود که تو آنقدر با آنها ملایم شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، از پیرامونت پراکنده می‌شدند...»

آل عمران ۱۵۹- فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...

و چنین بود که پروردگارش او را به «اخلاق عظیم» ستود (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ- قلم ۴) و در شأنش فرمود: «ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم». انبیاء ۱۰۷- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

در پایان بی‌مناسبت نیست به گپ و گفتگوی بهشتیان که دلایل بهشتی شدن خود را با یارانشان در میان می‌گذارند، به نقل قرآن اشاره کنیم، آنها نیز از دل‌نگرانی برای اهل خود (خانواده، خویشان، دوستان، همسایگان، همشهریان، هموطنان، هموعان) حکایت می‌کنند و همین باعث نجاتشان از نار می‌گردد:

طور ۲۵ تا ۲۷- وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ، قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُتَشَقِّقِينَ، فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ